



HARVARD UNIVERSITY

**CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT**

**DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI**

NARRATOR: MEHDI AZAR

DATE OF INTERVIEW: APRIL 1, 1983

PLACE OF INTERVIEW: NORFOLK, VA

INTERVIEWER: ZIA SEDGHI

TAPE No.: 8

RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

03-09-87

INDEX OF TRANSCRIPT

NARRATOR: AZARM AZAR, MEHDI
TAPE NO.: 08

(LIFE)- -----

ABADAN, CINEMA REX FIRE OF
AMINI, ALI, AS CABINET MINISTER
AMINI, ALI, AS PRIME MINISTER
AMINI, ALI, RELATIONS WITH THE SHAH
AMIRALAI, SHAWSEDDIN
ARSAJANI, HASAN
AZMOUDEH, GEN. HOSSEIN
BAKHTIAR, CHAPOUR
BAKHTIAR, GEN. TEIMOUR
BEHBEHANI, SEYYED-JAFAR
CABINET OF GHAVAM, AHMAD
DERAKHSHESH, MOHAMMAD
FARAH, SHAYBANOU, ROLE DURING FINAL DAYS OF THE MONARCHY
FARAFARZI, ABDOLRAHMAN
FARDOUST, GEN. HOSSEIN
FARHAD, AHMAD
FAROUJ, FARAJOLLAH
GHAVAM, AHMAD, BACKGROUND & CHARACTER OF
GHAVAM, AHMAD, RELATIONS WITH THE SHAH
HENDERSON, LOY
KAYHAN NEWSPAPER
KHANALI, ABDOLHASAN
LEGISLATIVE BRANCH, ELECTIONS OF THE
NIRASHRAFI, SEYYED-MEHDI

NARRATOR: AZARM AZAR, MENDI
TAPE NO.: 08

(LIFE)-----

MOSSADEGH, MOHAMMAD, TRIAL OF
NATIONAL FRONT, THE SECOND
PAKAVAN, GEN. HASAN
RASHIDIAN, ASADOLLAH
REVOLUTION, EVENTS PRECEDING
SALEH, ALLAHYAR
SANJABI, KARIM
SAVAK, DEALING WITH POLITICAL OPPONENTS BY THE
SAVAK, TORTURE BY THE
SHAH, CHARACTER OF THE
SHAH, CONSTITUTIONALISM, DEMOCRACY & THE
SHAH, MILITARY & THE
SHAH, REGIME OF THE
SHAH, RULE & ADMINISTRATIVE STYLE OF THE
SHAH, SIXTH OF BAHMAN REFERENDUM & THE
SHAH, STUDENTS AND THE
SHARIF-EMANI, JAFAR, AS PRIME MINISTER
SIYOM-E TIR-E 1331, UPRISING
STUDENT PROTESTS & ANTI-GOVERNMENT DEMONSTRATIONS
TEHRAN UNIVERSITY
TEHRANI, SEYYED-JALAL
UNIVERSITIES

روایت کننده: آقای دکتر مهدی آذر

تاریخ: اول آوریل ۱۹۸۳

محل محاسبه: نورفولک - ویرجینیا

محاسبه کننده: ضیاءالهدی صدقی

نوار شماره: ۸

س - آقای دکتر آذر شما بعد از کودتای بیست و هشت مرداد تا سال ۱۳۵۷، یعنی در این

بیست و پنج سال آخر رژیم شاه، چند بار دستگیر و زندانی شدید؟

ج - سه بار. یکی که بلافاصله بعد از کودتا بود.

س - لطفاً "ممکن است که خاطراتتان را راجع به آن بار بیا بگوئید، چون آن در ارتباط

با دولت دکتر مصدق و گرفتاری شخصی او بود.

ج - در آن زمان ما متهم شدیم به اینکه فرمان عزل دکتر مصدق را قبول نکردیم و به

کارمان در دولت داده دادیم. این تنها ایرادی بود که برای ما داشتند و سایر

ایرادها بعد از تحقیقات چیزی بر علیه ما نبود. بنده گفتم که آزمون خودم را گذراندم و گفتم که

شما فقط متهم هستید به اینکه برخلاف فرمان شاه با زرفتی‌دبه وزارت فرهنگ و کارخان

را کردید که دلیلش را عرض کنم. من بعد از آنکه خلاصه کودتا شد

و مرحوم مصدق هم گرفتار شده بود و دولتی تشکیل شد و مکرر در رادیو، در روزنامه‌ها

گفته شد که اعضای دولت دکتر مصدق مورد تعقیب هستند و باید بیا بید تسلیم بشوند یا اینکه

با آخِر دستگیرشان می‌کنیم و محاکمه‌شان می‌کنیم، من روز هفتم، هشتم پنهان شدم

بود وقتی دیدم این خبرها متواتر پخش می‌شود و با آخِر شنیدم که هم خانه دوستان مرا و خانه

مرا و خانه منسوبان مرا همه را گشته اند و در دنبال من هستند، خودم یکروز

صبح رفتم به حکومت نظامی پیش دادستان بتوسط آن رئیس شهر بانی علیقلی اعتماد -

مقدم معرفی شدم که در زمان مصدق هم گویا یک سمتی داشت. در هر حال دادستان هم

مرا نمیشناخت، شما "نمی‌شناخت، وقتی من رفتم به اطاق اوجمعی نشسته بودند

و منتظر بودند و یک دفعه آمد. آمد و کرکر کنان پشت میزش نشست. در این ضمن یک شخص قد بلندی آمد و سندلیش را گذاشت پهلوئی میز او با او صحبت کرد. من از حرفهای او اینقدر شنیدم که جواب میداد، " آقا ما اینها را همه را با یک دستگیر کنیم، من ما مورد دستگیری اینها هستم و نمیشود صرف نظر بکنم، این وساطت شما را خجلم نمیتوانم قبول کنم. "

عذر خواهی میکرد. بعدها فهمیدم که این برادر بزرگ مرحوم دکتر فاطمی بود که آنجلسه مرا هم شناخته بود، خودش بعدها بمن یادآوری کرد. بعد به این آدم گفت که امروز منزل بودم که بمن خبر دادند که دکتر آذری گرفتار شده بعد از وپا شدرفت و یکی یکی به او رجوع رسیدگی کرد. دکتر غلامرضا خان شیخ شخص آخری بود. به او که گفت چکار دارید؟ او اشاره کرد بمن که من جلو تر از او آمده ام. رو کرد به من که آقا چه فرمایشی دارید؟ گفتم دکتر آذری که فرمودید گرفتار شده است من هستم، نخیر گرفتار نشده ام، خودم آمده ام امروز تسلیم شما بشوم. این خیلی خجل شد و پاشد و گفت آقا معذرت میخواهم، دست داد بمن و گفتم، " خب بمن اینطور گفتند خیلی معذرت میخواهم. " و نشست سر جایش و آن مصدرش را خواست گفت آن پرونده شماره ۱۶ را بیاور. من هم فکر کردم که پرونده شماره ۱۶ چه باشد معلوم بود شا نهمین دستگیری است به عبارتی دیگر، و آورد آن را و امضاء کرد و به مصدرش گفت که خب آقای دکتر را راهنمایی کنید. او هم گفت بفرمائید. رفتیم و ما را انداختند توی زندان در آن کریس دور بزرگی که عده ای را آنجا زندانی کرده بودند. من هم زندانی شده بودم.

س - شما را هیچوقت به دادگاه دکتر مصدق هم برده بودند؟ چون قاعدتا " بعضی وزرا را برده بودند با دکتر مصدق روبرو کنند، آیا این جریان برای شما هم اجرا شد؟

ج - دو دفعه مرا احضار کردند. دفعه اول نشد، وقت گذشته بود و جلسه تعطیل شد. دفعه دوم باز مرا احضار کردند و رفتیم. آقای آزموه از من پرسید که شما اعلامیه ای را که روز بیست و پنجم مرداد صبح از طرف دولت منتشر شده بود دیدید و در آن شرکت داشتید یا نه؟ من گفتم من در آن موقع در جلسه دولت نبودم چون منزلم در شاه آباد بود و دیر رسیدم

به وزارت فرهنگ و بعدتا من برسم دولت این اعلامیه را صادر کرده بود و من هم خبر حرفی نزد دیگر، در حکم قبول بود. رو کرد به دکتر مصدق و گفت، " آقا اینهم یک وزیر، اطلاع ندارد از اعلامیه شما، شما میگوئید که اعلامیه از طرف دولت بود هیچ یک از وزراء شما اطلاع ندارند." مرحوم دکتر مصدق ناراحت شد و گفت، " آقا شما از یک ماده ای شروع کرده اید که موضوعش اعدام است." ماده فلان فلان نظام که اعدام است. " این آقایان حقوقدان نیستند و خیال میکنند که واقعا " همین اندازه که گفته شد شما مشمول فلان ماده هستید اعدام خواهند شد. از این جهت گاهی هم اظهار بی اطلاعی میکنند." این واقعا " مرا خیلی ناراحت کرد، حقیقتش خیلی از خدا میخواستم که همانجا سخته کنم. خواست خدا این بود که دوباره آقای آزموده از من سؤال کرد که آقا وقتی شما نبودید چرا اعتراض نکردید به این موضوع که بدون نظر شما ... گفتم زیبا دا اتفاق می افتاد که من در هیئت دولت نبودم، به ما موریتی رفته بودم یا به دلیلی غائب بودم. ولی من هیچوقت با تصمیمات دولت مخالفت نمی کردم و هر چه دولت و آقای دکتر مصدق قبول میکردند مورد قبول من بود. بنا بر این من جای اعتراض ندارم، قبول داشتم این اعلامیه را و اعتراضی نکردم. گفت پس اینطور؟ مرحوم دکتر مصدق دست بلند کرد و گفت، " ببینید شما هیچ دولتی پیدا نمیکنید که اعضا آن نسبت بهم اینهمه وحدت نظر و اطمینان و اعتماد داشته باشند و این یکی از نمونه های ایش است." این مرا راحت کرد. راحت کرد که واقعا " خوب از دلشان هم بیرون آمد که واقعا " من از روی عمد ... چون آنجا هم اظهار نظر مخالفی نکردم برای این بود که قبلا " آزموده دربار زجوشی اول من این موضوع را از من پرسیده بود و من هم گفته بودم که البته من اطلاعی نداشتم ولی خوب اعلامیه دولت بود. و او مورد قبول بودنش را دوباره متذکر نشد یا خواسته بود ببیند من در این شهادت ممکن است منکر بشوم که من جوابم قانع کننده بود و مرحوم دکتر مصدق را هم راضی کرده بود. بعد که من خدا حافظی کردم یعنی خواستم بروم با او صحبت کنم جلسه خالی شد و همه رفتند. رفتیم همه سمست او.

سرهنگی بود سرهنگ الهیاری ، یک آدم خشنی بود . گفت آقا کجا ؟ کجا ؟ گفتم می -
خواهم سلامی خدمت آقای دکتر مصدق عرض کنم . دکتر مصدق برگشت . گفتم آقا
خدا حفظتان کند ، سلامت باشید . خدا حافظی کردم و مرخص شدم . این ملاقات ما
با مرحوم دکتر مصدق بود تا وقتی که بعنوان بیمار به بیمارستان نجمیه منتقل
شد . آنجا با راهنمایی پسرش دکتر غلامحسین مرا برای طبابت خواستند و من به این
عنوان میرفتم و دم در هم پاسبانه که مواظب بودند ، بعد که به خانه اش هم منتقل
شدم مخالفتی نمی کردند و حقیقتش این است که من به ملاحظه اینکه اگر صحبت سیاست و
چیزی بکنیم بحکم اینکه دیوار گوش داردم ممکن است نشست بکنند و مانع رفتن من خدمت
دکتر مصدق و خبر رسیدگی به احوال او بشود ، هیچوقت صحبت سیاسی از گذشته مطرح
نکردم ، خود او هم چیزی بمن .. با ملاحظه همان راجع به حالشان ، خب گاهی احوال
ما را می پرسیدند . به اجمال حقایق را میگفتم و رسیدگی به حالش میکردم
و خدا حافظی میکردم و مرخص میشدم تا روزی که بحال اغما افتاده بود کس
غلامحسین خان آمد هر اسان با زرفتم دیدم دیگر کاری از ما ساخته نیست . با وجود این
هر اقدامی که لازم بود کردیم ولی دیگر آن اغما ادامه پیدا کرد و کار به فوت ایشان
منجر شد .

س - آقای دکتر آذر ، من تا آنجائی که در خاطرم هست از قول روزنامه های آن زمان
آقای دکتر مصدق در دادگاه سندی ارائه داده بود که در واقع یک ردیفی بود
بر صلاحیت آزموده بعنوان دادستان . شما از این موضوع چیزی بخاطرتان هست ؟
ج - بله من هم در روزنامه ها خواندم و بعد شنیدم در همان زندان بعضی اخبار
دادگاه بما میرسد که ورقه های بوده که آزموده در آن شورائی که برای رسیدگی به مقررات
و قوانین دادرسی ارتش شرکت کرده بود ، گویا به دکتر مصدق نوشته بود و درست
نبودن این قوانین و بعضی از موادش را در واقع خود او تخطئه کرده بود ، این را
دکتر مصدق در آن جلسات دادگاه از کیفش در میآورد و ارائه میداد . بنده همچنین صحبتی
شنیدم .

س- دفعه دومی که آقای دکتر آذر شما گرفتار شدید کی بود؟

ج- در تعقیب قضیه دانشگاه بود. دانشجویان همیشه تظاهرات خودشان را داشتند.

س- این چه سالی بود؟

ج- این در سال ۱۳۳۹ بود.

س- یعنی در بدو تشکیل جبهه ملی دوم.

ج- بله- در سال ۱۳۳۹ بود که کماندوها و ژاندارم‌ها ریختند در دانشگاه وعده‌ای از دانشجویان را زدند و عرض کنم که جمعی مجروح شدند، حتی معروف است که به چند تن از دخترها تاجا و زکردند و یکیشان اصلاً کشته شد. لاجراتوارها و اینها را همه را بهم زده بودند بطوریکه دکتر فرها دکره رئیس دانشگاه بود رسماً " به اینها اعتراض کرده بود و شاه دیده بود خیلی بد شده تقصیر اینکا را کردن ما انداخت. روز سوم بهمین آنسال بود ما را باز توقیف کردند و اولین توقیف شده‌ام با زبنده بودم. بعد که بنده را بردند به یک جایی که جزو ساختمانهای سازمان امنیت بود، آنجا دیدم که یک جیب دیگری رسید. آقای دکتر سنجابی را هم آوردند و اتفاقاً " آن افسری که در آن ساختمان بود از شاگردهای سابق درسهای دکتر سنجابی بود. خیلی احترام به او گذاشت و بعد به آن کسی که ما را برده بود آنجا اعتراض کرد و گفت، " اینجا هیچکس نیست و منم فقط یکی دوتا پاسبان دارم. اینجا جای پذیرائی آقایان نیست که اینها را اینجا آوردید. نه آشپزخانه‌ای هست نه چیزی هست چطوری میشود ما اینجا اشخاص را زندانی کنیم. " و تلفن کرد اینجا، آنجا بالاخره ما را پس دادند و بردند به شهر بانی. آنجا هم مدتی معطل شدیم و بالاخره قرار شد ما را ببرند به زندان قصر. از این هم منصرف شدند و ما را به درمانگاه زندان در شهر بانی که در همان جنب اداره شهر بانی ساخته شده، از آن حیاط بزرگ را داشت، بردند به آن طبقه دوم و سومش که بعد بلافاصله دیدیم رشیدیان که آقای دکتر امیر علائی و تمام اعضای شورای جبهه ملی و فرود آقای جعفر بهبهانی و مادیق بهداد که مدیر روزنامه‌های بود که معروف شد که دولتی که بختیار می- خواسته تشکیل بدهد...

س- تیمور بختیار.

ج - تیموربختیار بله . این جزو رجال ووزرایش بوده همه ما را آوردند در دو تا اطاق تنگ که ما آنجا زندانی شدیم . بعد معلوم شد که شاه دستور داده که ما را توقیف کنند و جریان دانشگاه را مربوط به ما بکنند . ما متهم شدیم که این مخالفت دانشجویان و آجرانداختن بسمت پاسبانها و زد و خورد را شروع کردن بود که سبب شد آنها داخل دانشگاه شدند . بعد ژاندارمها و کماندوها به کمکشان آمدند و اینها ، اینها همه تقصیر ما بود و تحریک ما بود . یک هیئت مأمور رسیدگی شد . باز یکی از قضات این هیئت همین معاون زاده سهرابی بود . عجیب است که کار راهم بیشتر به دست این معاون زاده داده بود . او هم در تحقیقاتش بالاخره بعد از مدتی یک رأی ای نوشته بود ، طوری نوشته بود که ما شنیدیم که شاه وقتی خوانده بود گفته بود این آقایان خود مرا محکوم کردند . بله ، و در این رأی ای که ایشان داده بودند آن هیئت سه نفری که بکیش هم خود امینی معین کرده بوده ، یک نفری با سم ...

س - منظورتان دکتر علی امینی است ، نخست وزیر ؟

ج - دکتر علی امینی نخست وزیر . و این توطئه در واقع یک قسمتیش برای این بود که این رشیدیان و فرود و اینها صریح بمانند . برای این بود که دولت امینی را ساقط کنند . مثل آن ازدحام و آدمکشی ای که در زمان رئیس الوزرائی مهندس شریف امامی اتفاق افتاد در میدان بهارستان و یک معلمی کشته شد .

س - دکتر خانعلی .

ج - بله . بعد مهندس شریف امامی مجبور شد استعفا بکند ، این بهمین نظر بوده که این اتفاقات طوری بشود که امینی مجبور بشود استعفا بکند در نتیجه بی عرضگی دولت و اینها بود .

س - یعنی منظوران بوده که خود شاه و رژیم این برنامها را داشتند برای ساقط کردن امینی ؟

ج - بله ، بله برای ساقط کردن . امینی هم مقاومت کرد و ایستاد و استعفاء هم نکرد و قضیه را موکول به نظریک هیئت سه نفری کردند که عرض کردم نتیجه اش این شد که

شاه گفته بود اینها ما را محکوم کردند. وقتی اینطور شد ما را بعد از سه ماه و چند روز مرخص کردند. در صورتیکه یکمده ای را مثل رشیدیان و فرودوا اینها که در واقع به دستور دکتر امینی توقیف شده بودند، ما توقیف شده های شاه بودیم، آنها توقیف شده های امینی بودند. آنها مدتها ماندند تا بعد و من گاهی میرفتم به ملاقات رشیدیان و سایر دوستانی که هنوز برجا مانده بودند و میدیدم گله میکرد و صریح به شاه فحش میداد که این بی غیرت ما را به کاری وادار کرده حالا زعهده امینی برنمی آید شما را مرخص کرده اند ما هنوز هستیم. در آنجا فروغی و عرض کنم غیائی بودن کی بود که متهم سرپرست اداره گوشت بود، یک همچین کسی بود، بقاشی یک همچین اسمی آنجا میدیدم که هستند در اطاق سرگرد محسری. او آدم شریفی بی بود. پس مورد ما دیدیم که به یک دانشجو شلاق زدند. آنها هم وقتی پرسیدیم دلایل دیگری داشت که تنها موضوع عضویت جبهه ملی و اینها نبود.

آنجا هم بعضی دانشجویان را شناختیم که اینها با ما زمان امنیت مربوط بودند، ارتباط خود آقای دکتر بختیار با این نظامی ها من بخوبی حس میکردم. برای اینکه در آن ایوان با لاکه ما می ایستادیم با هاش صحبت میکردیم، این با زوها و اینها که می آمدند برای بازجویی دانشجویان همه شان با دکتر بختیار سلام و علیکی میکردند و دکتر بختیار سلامی میکرد. معلوم بود که آشنا هستند. غیب ما حمل بر این میکردیم که تیمور بختیار چوون رئیس حکومت نظامی بوده و اینها هم از طرف او ما مور می شوند غیب میداند این دکتر بختیار قوم و خویش او است و اظهار آشنائی میکنند، به اصطلاح چیز بدی به دلما ن راه - نمیدادیم.

س - آیا رابطه ای بین جبهه ملی و تیمور بختیار بود؟ چون من میدانم که تیمور بختیار نامه ای نوشته بود که آن نامه خطاب به آقای داریوش فروهر بود و به دست ایشان هم رسیده بود. شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - من ابتدا " از این نامه اطلاع ندارم. ولی یک مطلب از تیمور بختیار با بد گویم که در سوپس بوده گویا، در یک مصاحبه ای اظهار میکنند " من چهار سال حاکم نظامی بودم و در تمام این دستجات و گروه ها ما مورد اشتن، رسیدگی میکردم. جبهه ملی هیچوقت

ارتباطی با حزب توده نداشت، این را من بطور صریح میتوانم بگویم." این خودش یک دلیلی شد برای اینکه این اتهام ارتباط ما با توده‌ای‌ها رفع بشود. گویا پاکروان هم یک همپین نظری داده بود، بله. البته نظرتی موربختیا را آن زمان لالجب علی بل بفض معاویه بود ولی خوب یک مطلب درستی بود که گفته بود و شایع شده بود، این خبر در روزنامه‌ها و مجلات ایران هم گویا درج شد. ما آن زمان زندانسی بودیم.

س- این با ردوم شما چند وقت زندانی بودید آقای دکتر؟

ج- عرض کردم از سوم بهمن بود تا روز چهاردهم فروردین. من شما "بادوسه نفر روز چهاردهم فروردین مرخص شدم. خلاصه بیشتر جبهه ملی در همان هفت هشت روز بعد از سیزده فروردین آزاد شده بودند.

س- با رسوم گرفتاریتان در چه تاریخی بود؟

ج- با رسوم گرفتاری با سوم بهمن ۱۳۴۱ بود. و آن وقتی بود که شاه اعلام فرماندوم کرده بود ما هم اجازه خواستیم که نظری درباره فرماندوم شاه اظهار بکنیم. میتینگ، چیزی یک همپین چیزی بود. بما اجازه ندادند ولی برای اینکه مبادا تظاهراتی از طرف جبهه ملی بشود همه ما را هر چه جبهه ملی شناخته شده بود در ظرف یکی دو روز توقیف کردند و در زندان انداختند با آن تفصیل که در زندان قصر انداخته شدیم و محاکمات شروع شد و به نتیجه‌ای نرسید.

س- من در آن زمان یادم هست که دانشجویان جبهه ملی یک شعاری بالای دروازه‌گاه تهران زده بودند که میگفت "اطلاعات ارضی آری ولی دیکتاتوری شاه نه". بعد معروف شده بود که شورای جبهه ملی با طرح این شعار موافق نبود و دانشجویان جبهه ملی را برای دادن یک چنین شعاری سرزنش کرده بود. آیا این موضوع حقیقت دارد؟

ج- والله من هیچ اطلاعی ندارم.

س- آقای دکتر آذر ما در مصاحبه‌ای که با آقای دکتر امینی داشتیم، آقای دکتر امینی اظهار کردند که از زمانیکه نخست وزیر را قبول کردند در واقع مایل بودند که وساطتی فراهم بشود که جبهه ملی بتدریج بتواند وارد دولت بشود و با کمک آنها ایران بطرف

دموکراسی سوق داده بشود، آیا این موضوع حقیقت دارد؟ و اگر حقیقت دارد چرا جبهه ملی از چنین فرصتی صرف نظر کرد و اقدامی در این جهت نکرد؟

ج - عرض کنم که یک قسمت جواب این سؤال جناب عالی را بنده عرض کردم که قبلاً از تشکیل دولت درخشش آمد پیش من و پیشنهادهای دیگر، یعنی سؤال کرد، که آیا اگر امینی بخواهد که من کاری در دولت او قبول کنم موافقت میکنم یا نه؟ بعنوان وزیر فرهنگ امینی، و من گفتم که نمیتوانم. بعد از تشکیل دولت هم با زاین راهم عرض کردم که ایشان سه جلسه خواستند با ما ملاقات کنند. یکی در نخست وزیری بود رفتیم و ایرادها را به او، به کار او، این بود که، حالا گذشته از شرکتش در دولت زاهدی و آن آنها ماتی که بر او وارد بود از قبیل قبول کنسرسیوم و طرح کنسرسیوم و امثال اینها. بنده خاطرم میآید این حرف را من به او گفتم که شما اختیاری در دولت ندارید، شما مثل دکتر مصدق نمیتوانید بر علیه شاه کاری بکنید. گفت چرا؟ گفتم بدلیل اینکه اختیارات وزارت جنگ و وزارت کشور و تعیین استانها را با شما نیست و کار در مملکت با اینهاست که هر دو بدست شاه است. گفت که من این اختیارات را هم خواهم گرفت. گفتم هر وقت گرفتید انشاء الله. و بعد از آن موفق نشد این اختیارات را بگیرد. باز جلسه دیگری در منزل دکتر فرهادی دعوت کرد، خودش آمد و من و دکتر صدیقی و یکی دو نفر دیگر رفتیم به این جلسه. بعد یک جلسه دیگری در منزل دکتر صالح و آقای صالح و بنده یک نفر دیگر آمد، مکرر صحبت کرد ولی خوب ما بهمان دلیلی که گفتیم و در شورا هم مطرح کرده بودیم نمیتوانستیم همکاری با ایشان را قبول کنیم. برای اینکه ممکن بود همین یکسری ایرادی بشود برایش و شاه هم بالاخره با همان ترتیباتی که پیش آورد ارتشیها مخالفت کردند و بالاخره امینی مجبور به استعفا شد. خوب این نمایانده این بود که مدت مدیدی قدرت مقاومت در مقابل شاه را ندارد و نداشت. بعد هم شایع شد که ایشان در این نخست وزیری پشتیبانی آمریکا را داشتند. اتفاقاً در یکی از اعلامیههای جبهه ملی به این مطلب اشاره شده بود و از جمله سئوالاتی که مخصوصاً از ما کردند که به چه مناسبت شما دولتی را که شاه تعیین کرده بود گفتید که با پشتیبانی آمریکاها بود؟ اتفاقاً همان روزها امینی از سفر فرنگ مراجعت کرده بود و عبدالرحمن فرامرزی سر مقاله

روزنا مه‌کیهان را نوشته بود و در آنجا صریح نوشته بود که مردمی که با زور بیگانگان، بعنوان خیرمقدم، می‌آیند به کرسی ریاست و وزارت می‌نشینند و قوانین را زیر پا می‌گذارند و تخلف میکنند و خیانت میکنند با زهم بر می‌گردند به ایران. این روزنا مه‌کیهان روزنا مه‌تقریبا " نیمه رسمی دولت این مطلب را نوشت. ما از خودمان در این باره چیزی نگفتیم. جواب سؤال به این صورت داده شد. اینهم هست که حالا هم در مکاتباتی که با بعضی از رفقا میکنم میگویم که با از جمله کسانی که صلاحیت دارند که شما با او یک کاری بکنید این دکتر امینی است. با همه سوابق بدش همه اینها با یک مردی است سابقه نخست وزیری دارد، و یک شخصیت شناخته شده است و حسن نیتی هم داشته و بالاخره شاید بعد از کا بینه زاهدی فکرش عوض شده بود. خب جاه طلب بود، دومین دفعه ای بود که به وزارت منصوب شده بود و میخواست که کاری بکند و موضوع کنسرسیوم را قبول کرد والا شاید باطنا " این درجه ضملی و ضربه اصطلاح استقلال و نهضت ملی نبود، این عقیده من است.

س- ایشان در کا بینه اول دکتر مصدق هم شرکت داشتند؟

ج- شرکت داشت و وزیر دارائی بود و با زبمناسبت همین قبیل مخالفتها پیش در باره بعضی از مسائل نفت خب آقای دکتر مصدق دیگر دوباره همکاری او را قبول نکرد. او هم به این سبب رنجیده بود، برای اینکه واقعا " شخص جاه طلبی است و این جگاه- طلبیش در آن موقع بمنتهای درجه بود. در این شکی نیست. مثل بسیاری از رجال مثل خود پدر و جدش تن به بعضی از کارها میدادند برای اینکه مصدر کارها شدند، این را من از قول مرحوم صالح عرض میکنم که صالح از یک وزارت در زمان قوام السلطنه با یک کس دیگری استعفا کرده بود. میگفت که امینی آمد پیش من که چرا استعفا کردی؟ او اظهار تعجب میکرد که آدم وزیر باشد، اختیار کاری داشته باشد و استعفا بکند برای چیزهای خیلی جزئی و اینها. گفت که من خندیدم و گفتم خب شما مسئولیت ندارید و نمیدانید که گاهی همین چیزهای جزئی مسئولیت بزرگی گردن آدم می‌آورد و من نمیتوانستم این مسئولیت را قبول کنم ناچار استعفا کردم. صالح این را حمل میکرد بر منتهای جاه طلبی. خب جوان بود بالاخره جوای نام بود. از خانواده ای بود که

دو نسلشان مدارت داشتند و خودش هم دا و طلب بود. اینها ایراد بزرگی به امینی به عقیده من نمیشود. افکار امروزش را باید ملاک قرار داد. حالا در این فکرها صمیمی است یا بعد ممکن است مثل بسیاری دیگری عقیده‌اش عوض بشود یا بنها دیگرکارهایی است که محتاج به فعالیت است و بالاخره اطلاع از کاری است که امکان است، اگر واقعا " زما مدار شد، انجام بدهد. آن را من نمیتوانم درباره‌اش قضاوت کنم.

س - صحبت از آقای الهیار صالح شد. مطلبی که هست و خیلی‌ها راجع به آن صحبت میکنند اینست که میان آقای الهیار صالح و دکتر مصدق اختلاف پیدا شده بود و آقای دکتر مصدق برای اینکه صالح را از سر راه خودش بردارد به ایشان پست سفارت ایران در واشنگتن را داده بود، آیا این مطلب حقیقت دارد؟

ج - والله آنچه بنده شنیدم این بوده که در زمان وزارت کشور آقای صالح در زمان مصدق انتخابات آنطوریکه مورد میل مرحوم مصدق بوده صورت نگرفت. از جمله این میرا شرافی گویا از ناشرین یا از مشکین شهر آنجا انتخاب شده بود و آقای دکتر مصدق این را حمل بر اهمال آقای صالح کرده بودند که اگر نظارت درستی میشد شاید مردم ناشرین به ایشان رأی نمیدادند، و یا دستکاری در انتخابات شده و این انتخابات یک قدری خدشه دار بوده. این آقای صالح چون مرد واقعا " صمیمی بود، هیچوقت من یادم نمیآید که مطالبی نقیض حرفهای سابقش از او شنیده باشیم، اینهم به او بر خورده بود که در عین اینکه خب آزادی بوده، دموکراسی بوده واقعا " هم ممکن است که میرا شرافی اعمال نفوذی کرده باشد یا از طرف حامیانش یا شاه اعمال نفوذی شده باشد و انتخابات مطابق معمول صورت گرفته، انتخاب یک فرد مخالف دلیل برای اینکه انتخابات درست نبوده نمیتواند باشد. اورنجیده بود از این نظر و گویا استعفا هم کرده بود. آقای دکتر مصدق هم برای اینکه رفع کدورت ایشان بشود، نه اینکه او را از سر راهش بردارد. رفع کدورتش شده باشد به پیشنهادش سفارت آمریکا میکند و او هم نظریه سوابقی که در سفارت آمریکا در ایران داشت، در اوایل کار منشی سفارت آمریکا بود، خب قبول میکند.

خیلی هم به خوبی تلقی میشود. در سفارت آمریکا بنده یادم میآید، یک عمارت سه‌ای هند رسن دعوت کرد که بنده هم بودم و مخصوصاً " آقای مالچ خواست از آقای هندرسن و یا با نظراً و گه سه نفری یک عکسی از ما برداشته بشود و عکس هم برداشته شد. بنا بر این از سر راه برداشتن مالچ و اینها حرفهای است که زده‌اند. این صحبت اصلاً بنظر من اساسی نداشت. کما اینکه آقای دکتر مصدق آقای دکتر امیر علائی را هم که در هیچیک از وزارتخانه‌های که گذاشت نتوانست کاری بکند و همه جا مخالفت شدیداً او شده بود و ایشان هم عصبانی بودند و خودش را و طلب شده بود یک کاری در خارج از ایران به او رجوع بشود او را سفیر کبیر بلژیکش کرد. این دلیل برای اینکه و مخالف مصدق بوده یا مصدق از با بتا و نگرانی داشته و خواسته دورش بکند یا کاظمی را، اینها بر اثر تقاضا و تمایل خودش بوده و مرحوم دکتر مصدق هم خسب در عین اینکه میدانست در ایران هم کاری ممکن است بکنند قبول میکرد و آنها را به سفارت میفرستاد.

س- آقای دکتر آذر، من میخواستم از شما سؤال بکنم آیا شما خاطره‌ای راجع به رجال سابق ایران مثل قوام السلطنه، مثل حکیم الملک اینها اگر دارید، درباره آنها یک مطالبی برای ما بفرمائید.

ج- واللہ من فقط از این رجال با مرحوم حکیم الملک رابطه مستقیم داشتم. و از قوام السلطنه و کارهایش فقط اطلاعاتی بود که گفته میشد و توی روزنامه‌ها مینوشتند و نظر خاصی درباره آنها نمیتوانم داشته باشم. ولی در عین حال معتقدم که قوام السلطنه در تخریب آذربایجان کمک بسیار مؤثری کرده بود و واقعاً " سیاستمداری او سبب شده بود که، درست است که فشار آمریکا شیوا و نمیدانم آن سازمان ملل متحد و اینها همه در کار بود ولی رفتار او و قبول قرارداد نفت کردنش و آمدن در ایران موکول به تصویب مجلس کردنش، کار منجر شد به تخریب آذربایجان یک خدمتی بود که قوام السلطنه کرد. قوام السلطنه از آن رجالی بود که معتقد بود که حکومت باید با دولت باشد و مداخله‌های شاه در کارها یک حدی دارد. بهمین دلیل هم در هر دو دفعه، هر

چند دفعه‌ای که رئیس‌الوزرا شدمورد اعتراض و مخالفت شاه بود و با یک روشی غیر عادی مجبور به استعفا شد. آن دفعه اولش که با جمعیتی توی خیابانها ریختند و بسک آدمکشی‌هایی راه افتاد که چندتا را من خودم وقتی از بیمارستان بمنزلم میرفتم در سرخیابان سعدی امروزی دیدم که بعضی‌ها را بیخودی می‌کشتند.

س- یعنی شما معتقدید که آنها در واقع توطئه‌های دربار و شخص شاه علیه نخست‌وزیر بود؟
ج- من معتقدم که توطئه‌های دربار بود. کما اینکه آتش‌سوزی‌های قبل از انقلاب در مقدمه انقلاب، قضیه سینما رکس آبادان در نظر من بطور قطع کار روحانیون بود، کار شاه نبود. بیخود کردن او می‌گذاشتند. همان زمان هم بسیاری معتقد شدند که کار دولت است. آقا شاه که با بانک با سینما و با مشروب‌فروشی مخالف نبود که آخر، خودش صاحب بانک بود چطور میشود که دستور بدهد با نکها را آتش بزنند. من آنروزها تقریباً "تمام تهران را گشتم. اتفاقاً" از جاهایی که بیشتر آتش سوخته شده بود و خراب شده بود بانک عمران بود، شعبه‌های بانک عمران. خب شاه با اینها مخالف نبود؟ کاری بود کردند آنهم حالا با مصلحت ندانست یا نتوانست جلوگیری کند. سینما رکس هم همینطور. خلاصه از این کارها قبلاً هم در دوره قوام السلطنه اتفاق نیفتاده بود. دسیسه بود. قوام السلطنه اهل اینک مردمی را توی کوچه و با زار بریزد و کشتاری بشود بنظر من نبود.

س- ولی آنموقع دسیسه دربار بود علیه دولتی که میخواست شاه در امور دولت دخالت نکند؟

ج- بله، برای اینکه با لایحه هم معروف شد که با تلفن اعتراض کرده به شاه که با این حکومت نمیشود، این کارها زشت است، این آدم کشتن در خیابانها و در خانه‌ها کار درستی نیست، در بخانه خود قوام السلطنه را هم آتش زده بودند. خب با لایحه دید که نمیشود و این کشتار و اینها ادا نمیدارد استعفا کرد.

س- پس چطور شد که قوام السلطنه با این شناختی که داشت و با همه اینک شاه لقب جناب اشرفی را هم از او پس گرفته بود مجدداً "در سال ۱۳۳۱ در چنانموقع بحرانی حاضر شده بود که نخست‌وزیر بشود؟

ج - واللہ آنچه که ما شنیدیم ، که از قول ارسنجانی بیشتر نقل میشد ، قوام السلطنه اصلاً "قبول نکرده بود . یعنی هنوز سما " وارد کار نشده بود و انتصاباتی که در آن چند روزه شده دستور خود دربار بود و با زمخالفها شی که شد ، کشتاری که شد ، وسی تیر و اینها شده با نظر دربار و خودش نبود . قوام السلطنه درست است که آن اعلامیه را دادا اسکندری (رضا سجادی) خواندگشتی بان را ...

س - سیاستی دیگر آمد

ج - بله . خب از قول قوام السلطنه ممکن است بوده با شد ولی نوشته نوشته قوام السلطنه نبود و این را منتشر کردند . در واقع قوام السلطنه هنوز در قبول ریاست دولت و مخالفت با نهضت ملی و اینها یک قدری مردد بود که کار به سی تیر کشید و قضیه خاتمه پیدا کرد .
س - آقای دکتر من یک سؤال آخر هم دارم و دیگر معاصره را تمام میکنم برای اینکه شما هم خیلی خسته شده اید و این سؤال آخر من اینست که آیا کاری بود که شاه میتوانست بکنند یا راهی بود که میشد در آن راه قدم برداشت و از این جریان که در ایران بوجود آمد و ملامت را به حکومت رساند جلوگیری کرد؟

ج - واللہ من نمیتوانم در این قضیه مطلبی بگویم ، کاری که از شاه ساخته بود همین بود که صحبت کرد و از گذشته اظهار ندامت کرد و اظهار تمایل کرد که با درخواستهای ملت موافقت خواهد کرد و بعد از این یک حکومت قانونی خواهد کرد . ولی معتقدم چیزی که شاه را وادار به رفتن از ایران کرد و مطلب بود ؛ یکی عدم اطمینان خودش از سلامتیش و یقین داشتند به اینکه مرضی که داردا و درآمد کمی به هلاکت خواهد رساند . این چون مرض علم را دیده بود و اطلاعاتی دربار آن داشت و اطلاع هم پیدا کرده بود که مرض او هم شبیه مرض علم است و معالجه پذیر نیست و گاهی میرفت دستوری میگرفت و خلاصه در آن ایامی که از ایران رفت آن بحران مرضش هم بود . که با لایحه همان بحران ادامه پیدا کرد و منتهی به فوتش شد . شایع کردند که خمینی و دوستان خمینی و ملاها شاه را از ایران با دست خالی بیرون کردند حتی او تصمیم داشت که به صورتی است دولتی تشکیل بدهد یا یک شورای سلطنتی تشکیل بدهد و برای معالجه اش برود .

مطلب دومی که در او بسیار مؤثر بود آن هم به حقیقت پیوست این بود که او از طرفداری و حمایت دولی که تا آن زمان از او حمایت میکردند دیگر مأیوس بود. پشتیبانی در خارج نداشت و کنفرانس گوادالوپ را هم اطلاع داشت و خیلی واقعا " مأیوس بود از اینکه با اعمال فشا روز وروا بستادگی در مقابل این هیجان مردم بتواند کاری بکند. شاید فکر میکرد که با ملایمت و اینها موضوع سلطنت و انتقال آن به ولیعهدش که قابل به اصطلاح سلطنت میشد، در آن ایام آسانتر بوده باشد. بهمین جهت هم یک دولتی همین طور با عجله تشکیل داد، شورای سلطنت را هم قانونی نتوانست بکند برای اینکه خانم فرج برادر این قانون یا تصویب خود او و نایب السلطنه بود و میبایستی رئیس شورای سلطنتی باشد. ولی ایشان همسر خودشان را هم همراه خودشان بردند و ریاست شورای سلطنتی به کس دیگری محول شد.

س - به سید جلال تهرانی .

ج - سید جلال الدین تهرانی . بلکه او هم مرد بدی نبود .

س - شما ایشان را می شناختید ؟

ج - بله من با ایشان هم از زمان سابق آشنا شده بودم ، یعنی شناخته بودمش ، بعد هم در منزل آقای صالح غالباً " میآمد آنجا آشنا شده بودیم . مرد خیلی خوش محضر ، خوش صحبت و به عقیده من خوش نیت هم بود . این دلایل انفمالش از عرض کنم استانداری خراسان این بود که او معتقد بود که ملاک موقوفه آستانه را مشمول اصلاحات ارضی نباید کرد و آمده بود این را هم به شاه گفته بود و شاه خیلی ناراضی شده بود و بالاخره ترتیب مستعفی شدنش را با انفمالش را خودش داده بود . بعد از آن هم گاهی میرفت و با شاه ملاقات میکرد ، خصوصیتی داشت ، نمیدانم ولی کم کم دیگر بر اثر بعضی نظرها که اظهار میکرد رابطه اش با شاه قطع شده بود . خلاصه نیات بدی نداشت . یک قضیه ای نقل کرد که خیلی آنتره سان است و آن را هم بگویم . گفت ، " یک روزی یک آخوندی ، در زمانیکه در خراسان بودم ، آمد پیش من یک توصیه ای آورد از طرف رئیس الوزراء

با یکی بالاخره از ما مدارهای وقت که یک مبلغی به ایشان داده بشود از محل آن بودجه مخصوص استان داری. من دیدم یک عمامه خیلی بزرگی دارد، گفتم آقا این عمامه شما مناسب آن شما نیست خوب نیست و این را باید درست کرد. خودم عمامه را برداشتم بیچیدم "چون خودش هم سابقاً" عمامه داشت من دیده بودم، یک عمامه سبزی می - بیچید. میگوید، "یک عمامه کوچک و منظمی کردم و گذاشتم سرش. بعد آن رئیس دفتر را خواستم و گفتم که بگوئید سی تومان به آقا تقدیم کنند. اعتراض کرد گفت آقا در نامه ای که من آوردم بیشتر از اینها، چند برابر این بود. گفتم آقا این برای آن عمامه بود. اما این عمامه ای که الان سر شما هست بیشتر از سی تومان ارزش ندارد. بله ناچار شد پاشد زلفت." بله و از این شوخی ها داشت، مخصوصاً "خیلی خوش محضر بود. س - آقای دکتر بعضی ها را عقیده بر این است که شاه اصولاً" چون بخاطر خصومتی که با دکتر ممدق داشته و از ملیون ایران دل خوشی نداشت، دلش نمی خواست که زودتر وسایلی فراهم بکنند که یک حکومت ملی در ایران تشکیل بشود و ترجیح میداد بعد از خودش حکومت به دست ملایان بیافتد تا مردم یک چیزی داشته باشند که بتوانند مقایسه بکنند و برای او خدا بیامری بکنند، نظر شما در این باره چیست؟

ج - من رابطه مستقیمی با شاه نداشتم.

س - شما هیچوقت با ایشان ملاقات نکردید؟

ج - من فقط در مواردی که وزیر فرهنگ بودم یک دفعه در موقع معرفی ام یک دفعه هم در جشن چهارم آبان با ایشان ملاقات کردم، ملاقات دیگری نداشتم و از نسبت او مخصوصاً "در بدو انقلاب اینک عمداً" خواسته حکومت بدست ملایان بیافتد اطلاع ندادم. ولی بنظر من این حرف معقول نمیآید. او هم فکر نمی کرد که بعد از رفتن او واقعاً "بختیار و ارتش به او - ارتش مخصوصاً" - در مصاحبه های پیش گله کرده بود از این فرد دوست مخصوصاً "که اینها به او خیانت کردند، هیچ فکر این کار را نمی کرده، فکر میکرد که اینها مقاومت میکنند، بختیار را حمایت میکنند. از اقدامات هوپزرو اینها هم اطلاع داشت و یقین داشت که بر علیه او بوده، ولی فکر نمی کرد که ارتش واقعاً "در مقابل تسلیم بشود و سکوت بکند.

س - بختیار هم تنها وسیله‌ای که داشت و می‌توانست در مقابل اینها بماند ارتش بود .
 ج - ارتش بود . آنها هم که بیطرف ماندند و خودش هم در حالی بود که در هر حال از زندگی خودش مأیوس بود و این نکته‌ای است ، این نکته روانی است که کسی که از زندگی و حیات خودش مأیوس است و بقصد معالجه می‌رود دیگر فکری زیاد در اطراف کارهایش نمی‌تواند بکند . قضیه هم از جریان حال او بخوبی معلوم میشود ، به صحت می‌رسد که فکرش چه بود . برای اینکه اولاً " به هیچیک از آن مالکی که طرفدارش بودند یا نخواست برود یا نپذیرفتندش . و بعد هم این مرض همینطور ادامه پیدا کرد ، حالش بدتر شد ، هی از اینجا به آنجا ، از این بیمارستان به آن بیمارستان . و بالاخره یکروزی تصمیم به عمل گرفتند که فقط برای اینکه عملی کرده باشند اینکار را کردند . من که طبیب میدانم که آنحالی که این دکتر ، دکتر آمریکائی که برای مشورت خواسته بودند به پاناما . . (؟)

یک همچین اسمی داشت ، اظها ر کرده بود اظها را تش درست نیست . اظها را تش درست نیست برای اینکه وقتی کسی بمناسبت فایعه کبیدی مبتلابه برقان شدید میشود و طحالش هم متورم است ، این برداشتن طحال معالجه‌اش نمیکند . اینها تصمیم میگیرند یک عملی انجام بدهند ، از آنجائی که میدانستند در باره کبیدش کاری نمیتوانند بکنند تصمیم گرفتند که طحالش را عمل کنند . این کار درستی نبود ، هیچ نتیجه نداشت . برای اینکه مرض اصلش در وجود خودش بود و در کبیدش بوده که بزرگی طحال یا انتقال مرض و به اصطلاح سراپت کردنش به طحال و اینها در کبید گرفتاری شاه بوده . خلاصه اینها کارهای بود کردند و شاه مرد و معلوم شد که و عدم اطمینانش به سلامتی خودش و ادا مه سلطنت دادن مسلم بود .

س - آقای دکتر آذریا عرض تشکرا ز زحمتی که کشیدید و من هم شما را واقعا " خسته کردم با اینهمه سؤال ، مما حبه را در اینجا خاتمه میدهم و از حضورتان مرخص میشوم .